

دولت پهلوی اول (رضاشاه) و تحدید علمای دینی

فؤاد پورآرین* / رضا شعبانی**

محمدحسن رازنهان*** / علی اصغر رجبی****

چکیده

مقابله با علمای دینی و محدود کردن حوزه عمل و نظر آنان و درنهایت، مذهب زدایی از حوزه‌های سیاست و حکومت و مبارزه با مظاهر و مجامع مذهبی در عرصه اجتماع، یکی از اهداف سلاطین زورمدار و دین‌گریز در طول تاریخ سیاسی ایران بوده است. رضاشاه در این میان بیشتر از همه، خود را درگیر چنین مسائلی کرد. وی در سال ۱۳۰۴ ش پادشاه ایران گردید و به تدریج بر آن شد تا بنیاد روحانیت و مذهب تشیع را ویران و یا حداقل سست و لرزان کند. جدا از اعمال و رفتارهای مقابله‌آمیز با مذهب تشیع و مظاهر اساسی آن، کوشش‌های او در محصور کردن علمای دینی از اهمیت بسزایی برخوردار است. پس از بررسی اقدامات پهلوی اول (انجام اصلاحات آموزشی، تأسیس محاکم عرفی و تشکیلات دادگستری و غیره) یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که رضاشاه به دنبال تضعیف مذهب تشیع در ایران و به حاشیه راندن علمای دینی از سیاست و جامعه بود.

واژگان کلیدی

رضاشاه، دولت پهلوی اول، علمای دینی، مذهب شیعه.

por721@yahoo.com

shabani@sbu.ac.ir

ha_raznahan@yahoo.com

aliasgharrajab52@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۰/۹

*. دانشیار دانشگاه خوارزمی.

**. استاد دانشگاه شهید بهشتی.

***. استادیار دانشگاه خوارزمی.

****. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه خوارزمی.

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۲۵

طرح مسئله

با اعلام مذهب شیعه اثناعشری به‌عنوان مذهب رسمی حکومت تازه تأسیس صفویه در سال ۹۰۷ ه.ق (۱۵۰۱م) توسط شاه اسماعیل، مذهب شیعه جایگاهی خاص در جامعه و فرهنگ سیاسی ایران یافت و در نتیجه آن، قدرت و نفوذ روحانیت شیعه در ایران گسترش یافت.^۱ در دوره سلطنت قاجار با ظهور مدرنیزاسیون و رسوخ اندیشه سکولاریسم از سوی بعضی از روشنفکران عهد قاجار تغییر و تحولاتی در سیستم آموزشی و فرهنگی کشور به وجود آمد. چنانکه به دنبال نهضت مشروطه در ایران، این عامل موجب بروز اختلاف میان روحانیون و روشنفکران گردید. بنابراین با وجود فراز و نشیب‌های سیاسی که پس از مشروطه تا پایان دوره سلسله قاجار به وجود آمد، کوشش‌های طرفداران سکولاریسم به‌جایی نرسید، هرچند که با کناره‌گیری و انزوای روحانیت از امور سیاسی، این اعتقاد از قدرت بیشتری برخوردار گردید. اما این وضعیت با روی کار آمدن دولت پهلوی تغییر نمود، و می‌توان رضاشاه را اولین فردی دانست که به‌طور جدی و سازمان‌یافته سعی در ایجاد جامعه مدرن با توجه به معیارها و ارزش‌های فرهنگ اروپایی در ایران کرد. سیاست‌های رضاشاه، که الهام گرفته از ارزش‌ها و فرهنگ جوامع غربی بود و در عمل، در تعارض با سنت‌ها و بافت مذهبی جامعه ایران آن زمان قرار می‌گرفت، به‌طور طبیعی با مقاومت مردم و افراد صاحب نفوذ، خصوصاً نیروهای مذهبی و روحانیون شیعه جامعه ایران، روبرو شد که در مواردی به درگیری‌های جدی منجر گردید.^۲ بر این اساس، هدف اصلی این مقاله بررسی سیاست‌های دولت پهلوی اول (رضاشاه) در تضعیف علما و مذهب تشیع در ایران می‌باشد.

بررسی تفکر مدرنیته

ورود رضاخان به قدرت از زمانی آغاز شد که هرج‌ومرج دولت‌های مشروطه شرایط شکل‌گیری یک دولت مقتدر را فراهم آورده بود. رضاخان به‌عنوان یک نظامی صاحب‌منصب با دخالت مستقیم انگلیس و انجام کودتا پا به عرصه سیاست گذاشت و در فاصله سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ ش. شرایط پادشاهی خود را فراهم آورد. او که تحت تأثیر ناسیونالیسم مدرن و حمایت گروهی از روشنفکران تحصیل‌کرده قرار داشت، تمام تلاش خود را مصروف ایجاد دولت ملی به

1. Fischer, *Iran, From Religious Dispute To Revolution*, P 29; Arjomnd, *Political Action And Legitimate Domination In Shiite Iran*, No. 14-18 Centure, P 91; Algar, *Religion And State In Iran, 1785-1906*, P 28.

۲. حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، ص ۱۱۳ - ۱۱۲.

مفهوم غربی نمود. آنچه درباره حکومت در عصر پهلوی اول باید مورد توجه قرار گیرد، این است که حاکمیت در عهد رضاخانی از نوعی استبداد و دیکتاتوری متفاوت با استبدادها و دیکتاتورهای پیش بهره می برد که در آن، تمام حوزه های زندگی از جمله فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور تحت تسلط نظام حاکم بود.^۱ رضاخان با پی ریزی حکومتی متجدد، ولی آمرانه تلاش نمود، تحت لوای نوسازی، تمام مظاهری را که به نظر او کهنه بوده و از عوامل عقب ماندگی ایران به شمار می آمد، نابود نماید. وی با برداشتی سطحی از مدرنیسم و بدون توجه به مبانی فکری فلسفی آن، با خریداری، نصب و به کارگیری تکنولوژی غرب، تلاش کرد این اقدامات را تنها راه برون رفت ایران از مشکلات اجتماعی - اقتصادی قلمداد کند.^۲ می توان این گونه بیان نمود که در تمامی الگوهای نوسازی مطرح شده در ایران از اوایل قاجاریه تا عصر مشروطیت که باهدف ایجاد ایرانی قدرتمند و مدرن توسط روشنفکران و سیاسیون ارائه شده بود، بر مبنای نوسازی دولت، جامعه و ملت قرار داشت که محصول آن شکل گیری نوسازی بر سه محور بود:

الف) دولت گرایی؛

ب) ناسیونالیسم باستان گرا؛

ج) ایجاد جامعه ای شبه غربی.

اقدامات رضاشاه برای تضعیف دین و علمای دینی

الف) اصلاحات در نظام قضایی

اگرچه رضاشاه در سال های آغازین پادشاهی خود، با نزدیک شدن به روحانیت و شرکت در مراسم مذهبی و نیز عدم اتخاذ تصمیمات سخت گیرانه، می خواست خود را مدافع مذهب شیعه و روحانیت نشان دهد، به زودی متوجه شد که با این روش نمی تواند سیاست های خود مبنی بر نوسازی به سبک غربی را اجرا کند و تلاش کرد تا قدرت علمای شیعه را کاهش داده، به مبارزه با سنت های اسلامی بپردازد.

بنابراین نظام قضایی ایران یکی از اولین حوزه های نفوذ مذهب شیعه و علمای دینی بود که رضاشاه اقدام به مقابله با قدرت علمای دینی در آن کرد. با توجه به فقه شیعه، نه تنها قوانین حاکم بر جامعه و نظام قضایی کشورهای اسلامی، بلکه مجریان و کارگزاران نظام قضایی نیز باید

۱. افشار، مطلوب ما؛ وحدت ملی ایران، ص ۶ - ۵.

۲. هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه در ایران، ص ۶۷.

مجتهدان (عالمان مذهبی) واجدالشرايط باشند.^۱ از این‌رو در تاریخ شیعه، قوانین اسلامی و روحانیون بخش جدائی‌ناپذیر فرایند حقوقی و قضایی جوامع شیعه بوده است. قبل از به حکومت رسیدن رضاشاه، در زمان قاجار، نظام قضایی در تسلط علما و به دو بخش تقسیم شده بود: «عرف یا قانون عادی و عرفی که به‌وسیله صاحب‌منصبان اداری دولتی اداره می‌شد و شرع که قوانین مذهبی است و به‌وسیله علما اداره می‌شد».^۲

اولین اصلاحات در سیستم قضایی ایران مربوط به سلسله قاجاریه بود. وزیرانی همچون امیرکبیر و میرزا حسین‌خان سپه‌سالار برای مدرن کردن سیستم قضایی و تسلط بیشتر دولت مرکزی بر دادگاه‌های سعی در اصلاح سیستم قضایی کردند. رضاشاه، پس از استحکام پایه‌های قدرت خود، به تدریج و با احتیاط اصلاحات خود را در نظام قضایی کشور به سمتی که نفوذ مذهب و روحانیون را به حداقل برساند، سوق داد. وی، برخلاف دیگر اقدامات خود در مسیر نوسازی، که آن‌ها را با سرعت و سخت‌گیری انجام می‌داد، اصلاحات قضایی را به تدریج و با کندی انجام داد.^۳ اولین این حرکت‌ها را می‌توان ارائه مجموعه قوانین مدنی در سال ۱۳۰۵ به‌وسیله داور، وزیر وقت دادگستری، به حساب آورد و بعد از آن در اواخر سال ۱۳۰۵ رضاشاه وزارت دادگستری را منحل کرد و در اوایل سال ۱۳۰۶ عده زیادی از مسئولین قدیمی شغل خود را به نفع کسانی که اغلب تحصیلات غربی داشتند، از دست دادند.^۴

در سال‌های بعد از ۱۳۰۵ قوانین بیشتری به‌وسیله مجلس تصویب شد که قدرت علمای شیعه را حتی بیشتر، محدود کرد. به‌عنوان مثال در سال ۱۳۱۰ قانونی به تصویب رسید که «فقط دادگاه‌های دولتی و دفتر دادستان کل» می‌توانستند پرونده‌ای را به دادگاه‌های شرع و هرگونه محکمه مذهبی ارجاع دهند.^۵ در نتیجه غیر از چند استثنا همه پرونده‌ها اول به‌وسیله دادگاه‌های دولتی و دفتر دادستانی کل بررسی می‌شد و پس از تأیید، پرونده‌ها به دادگاه‌های مذهبی ارجاع می‌گردید. بنابراین در عمل «دادگاه‌های شرع زیر نظارت و سرپرستی دادستانی کل درآمد».^۶ تصویب قانونی توسط مجلس در سال ۱۳۱۱ در زمینه ثبت‌اسناد و املاک، ضربه نهایی را به

۱. آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ص ۱۳۶.

2. Young, *The Problem Of Westernization In Modern*, P 53.

۳. کرونین، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ص ۱۳۵.

۴. الگار، *نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت - دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار*، ص ۲۱ - ۱۹.

5. Akhavi, *Religion And Politics In Contemporary Iran: Clergy - State Relations In The Pahlavi Period*, P 39.

6. Ibid.

جایگاه مذهب شیعه و روحانیون وارد کرد. این قانون شامل بعضی از اختیاراتی بود که به‌وسیله دادگاه‌های شرع همانند ثبت اسناد حقوقی و قانونی مانند اقرارنامه، قسم‌نامه، گواهی‌نامه، و وکالت دادن اعمال می‌شد. در نتیجه دادگاه‌های شرع و متعاقب آن علما قسمت عمده‌ای از قدرت حقوقی خود را از دست دادند و تعدادی از علما نیز از یک منبع درآمد محروم شدند. دومین قانونی که سکولاریزاسیون و غربی‌گرایی دائمی نظام قضائی ایران را تکمیل کرد در سال ۱۳۱۵ به تصویب مجلس رسید. این قانون تعداد زیادی از علما را از سمت قضایی خود حذف و شرایط ذیل را برای قضات وضع کرد:

۱. داشتن مدرک لیسانس قضایی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران یا دانشگاهی خارجی؛
۲. قضات شاغل می‌بایست در امتحان حقوق مخصوص وزارت دادگستری قبول شوند تا بتوانند در سمت خود باقی بمانند که البته برای این دسته از قضات محدودیت در ارتقاء تا پایه شش وجود داشت.^۱

همچنین طبق این قانون مقرراتی وضع شد که طی آن اجازه قضاوت روحانیون در دادگاه‌های غیرمذهبی لغو شد و از این پس، علمای دینی فقط مجاز بودند در دادگاه‌های مذهبی مشغول به کار شوند و حتی شرط داشتن مدرک لیسانس قضایی و قبولی در آزمون حقوق وزارت دادگستری برای فعالیتشان در دادگاه‌ها به اجرا درآمد. از سال ۱۳۱۶ بساط قدرت روحانیون در امر قضا برچیده شد و مسئولیت آن‌ها محدود به رسیدگی به احوال شخصی شد.^۲

تمام این فرامین در حالی صادر می‌شد که در فقه شیعه، نه تنها قوانین حاکم بر جامعه و نظام قضایی، بلکه مجریان و کارگزاران نظام قضایی نیز باید مجتهدان واجد شرایط باشند. رضاشاه با این اقدامات نه تنها به دنبال جدایی دین از سیاست بود، بلکه حتی سعی در نابودی دین داشت و در این راه، حملات خود را به سمت مروجین و مبلغین آن نشانه گرفت و آنان را از عرصه سیاست و قدرت کنار گذاشت. وی همچنین درآمدهای ایشان را با طرح‌های ضدمذهبی خود از بین برد تا بدون رقیب و دشمن بتواند سکولاریسم را در ایران پیاده کند و مذهب را به حاشیه ببرد.^۳

در نتیجه، تا اواخر دهه ۱۳۲۰ با تصویب قوانین متعددی در زمینه تضعیف مذهب تشیع و علما در نظام قضایی کشور، رضاشاه به‌شدت قدرت علمای شیعه را در حوزه مسائل حقوقی - قضایی کاهش داد و آنها را از یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین منابع قدرتش که در سرتاسر حکومت قاجار

1. Ibid, P 40.

۲. الگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت - دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار، ص ۱۳۶.

۳. تخریب، اصلاحات و سیاست‌های نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیت، ص ۱۲.

و چندین سال بعد از کودتای ۱۲۹۹ در اختیار داشتند، محروم کرد. چنانکه بنا بر اظهارات احمد متین دفتری، نخست‌وزیر سال‌های آخر سلطنت رضاشاه، در سال ۱۳۱۵ به علت نبود افراد تحصیل کرده واجد شرایط برای پست‌های سازمان گسترده و جدید نظام قضایی بحران ایجاد شده بود.^۱

ب) تأسیس سازمان اوقاف

یکی از ویژگی‌های مهم جامعه روحانیت شیعه ایران در دوره حکومت سلسله قاجار و پهلوی استقلال مالی آنها از حکومت بوده است و این خود یکی از دلایل قدرت علمای دینی به خصوص در مقابله با ظلم و ستم حکمرانان به حساب می‌رفته است. این پشتیبانی مالی که باعث استقلال مالی آنها از دولت شده بود، در طول زمان به وسیله مردم در اختیار آنها قرار گرفته بود. قسمت اصلی کمک‌های مردمی نیز به صورت وقف بود.

موقوفات بیشتر به شکل زمین، باغ، مزرعه، مدرسه، خانه و مغازه بود که به صورت دلخواه توسط مردم خیرخواه در اختیار مراکز مذهبی و عام‌المنفع و علما قرار می‌گرفت. این گونه کمک‌ها و اعانه‌ها مردمی در سرتاسر تاریخ شیعه سابقه داشته و به مرور زمان باعث جمع‌آوری مقدار زیادی املاک وقف در شهرهای بزرگ و بخش‌ها و روستاها شده بود.^۲ به‌عنوان مثال یکی از عمده‌ترین املاک وقفی در ایران مربوط به آستان امام رضا علیه السلام می‌باشد. لرد کرزن در زمان دیدارش از ایران در سال (۱۸۹۰م) ۱۲۶۹ ش. درآمد سالانه آن املاک را ۶۰۰۰۰ تومان، و مجموع حرم را به ۲۰۰۰ تخمین زده است.^۳ بنابراین، مهم‌ترین پشتوانه مالی روحانیون، برای توسعه مراکز مذهبی از جمله مساجد، حوزه‌های علمیه، تکیه‌ها و نیز مبارزه با ظلم و ستم حاکمان، موقوفات به شمار می‌رفت.

بر این اساس، در راستای محدود کردن جایگاه قدرت مذهب تشیع و علما در جامعه ایران، یکی دیگر از حوزه‌هایی که رضاشاه اقدام به اصلاح آن کرد، وقف بود. وی تصمیم گرفت برای تضعیف علما و حذف آن‌ها از عرصه سیاست و حتی اجتماع، منابع مالی متعلق به علما را به تصرف و تحت اختیار خود درآورد و به این منظور اوقاف را هدف قرار داد.^۴

رضاشاه، در ادامه برنامه‌ی نوسازی و در واقع سکولار کردن ایران و کاهش قدرت علمای دینی، دست به اصلاحاتی در اوقاف زد. وی با ارائه طرح‌هایی که به تصویب مجلس رسید، به

1. Banani, *The Modernization Of Iran, 1921 - 1941*, P 73.

۲. تشخیص، اصلاحات و سیاست‌های نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیت، ص ۱۶.

3. Akhavi, *Religion And Politics In Contemporary Iran: Clergy - State Relations In The Pahlavi Period*, P 56 - 58.

۴. تشخیص، اصلاحات و سیاست‌های نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیت، ص ۱۷ - ۱۶.

خود اجازه دخالت در اوقاف و تصمیم‌گیری درباره تنها منبع درآمد علما را داد. طی سال‌های ۱۳۰۷، ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ قوانینی تصویب و اجرا شدند که ماحصل آن‌ها تأسیس سازمان اوقاف به عنوان یک سازمان دولتی و زیر نظر رضاشاه بود و از آن به بعد، کنترل و نظارت بر املاک موقوفه به وسیله این سازمان انجام می‌گرفت. از این پس، سازمان اوقاف مشخص می‌کرد که چه املاکی وقفی هستند و اصلاً املاک وقفی چه ویژگی‌هایی باید داشته باشند. نحوه خرج کردن درآمدهای وقفی را نیز سازمان اوقاف تعیین می‌کرد. با تصویب و اجرای این قوانین عملاً رضاشاه توانست درآمد حاصل از املاک وقفی را، که پیش از این به وسیله علما خرج اهداف مذهبی و اقدامات خیریه می‌شد، از این راه خارج کند و به اهداف غیرمذهبی اختصاص دهد.^۱ همچنین این قوانین و مقررات نقش علما در کنترل اداره املاک وقف را تا حد زیادی کاهش داد و در نتیجه با ایجاد محدودیت مالی آنها را از یک منبع قدرت دیگر محروم کرد.

ج) کشف حجاب

قانون کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ تصویب شد، ولی رضاشاه از همان آغاز سلطنت به مسئله تغییر در پوشش ایرانیان توجه ویژه داشت و این امر را یکی از مهم‌ترین راه‌های حرکت به سمت نوسازی و نیز ایجاد اتحاد و انسجام در داخل و حتی یکی شدن زبان اقوام مختلف می‌دانست.^۲ رضاشاه و بسیاری از نزدیکان غرب‌زده وی معتقد بودند که چادر مانع پیشرفت زنان است و دسترسی آنان به تعلیم و تربیت و حضور در مجامع عمومی را محدود می‌سازد. اینان تنها راه پیشرفت را تقلید کورکورانه از فرهنگ غرب می‌دانستند.^۳ رضاشاه که تحت تأثیر ناسیونالیسم مدرن و حمایت گروهی از روشنفکران تحصیل‌کرده قرار داشت، در سال ۱۳۱۳ تمام تلاش خود را مصروف ایجاد دولت ملی به مفهوم غربی نمود. بنابراین وی درصدد برآمد گام‌های نوسازی و اصلاحات فرهنگی را با سرعت بیشتری بردارد.^۴ در همین راستا، در سال ۱۳۱۴ با دستور رضاشاه، کلاه شاپو که برگرفته از فرهنگ اروپا بود، جای کلاه پهلوی را گرفت و در اجرای این قانون در بسیاری موارد از زور نیز استفاده می‌شد. در خصوص اجرای این قانون اعتراضات زیادی نیز صورت گرفت.^۵

۱. همان، ص ۱۷.

۲. کرونین، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ص ۲۹۵.

۳. سولیوان، خاطرات دو سفیر، ص ۵۳.

۴. جعفری و همکاران، واقعه حجاب، اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، ص ۲۱.

۵. همان.

بنابراین در پی قانون پوشش متحدالشکل، مأمورین دولت به آزار و اذیت طلاب مدارس علمیه پرداختند و این امری قانونی تلقی می‌شد. این «آزار و اذیت مأموران دولت به میزان گسترده» منجر به حوادث زیادی همچون خونریزی و دستگیری افراد شد. از جمله به محاصره فیضیه، مهم‌ترین مدرسه علمیه قم، و ممانعت از خروج طلاب از آن به وسیله مأموران دولت انجامید. کتک زدن طلاب در خیابان‌ها و سعی در پاره کردن و درآوردن لباس سنتی آنان از موارد دیگر بود.^۱ اعمال خشن و خصمانه دولت و تعرض آنها به علما باعث شد، حتی آیت‌الله‌العظمی حائری که کمتر در مسائل سیاسی وارد می‌شد، یک تلگراف اعتراض آمیز به رضاشاه مخابره کند. رضاشاه البته نه تنها اعتراض آیت‌الله‌العظمی حائری را نادیده گرفت، بلکه در سیاست خود اصرار ورزید و با زور سعی در تغییر لباس و نهایتاً کشف حجاب زنان کرد.^۲

بنابراین تصویب و اجرای قانون اتحاد شکل لباس ضربه اساسی به نهاد روحانیت و بخصوص گرایش به زی طلبگی وارد ساخت.^۳ اگرچه تعداد اسناد و گزارش های دوره نخست اجرای قانون اتحاد شکل لباس (۱۳۱۴ - ۱۳۰۸) اندک بود و گزارش های اندکی از ایالات و ولایات در خصوص بازتاب اجرای این قانون در میان طبقات مختلف و اصولاً افکار عمومی وجود دارد، دور دوم اجرای این قانون که به گونه ای در ادامه قانون جدید کشف حجاب قرار گرفت،^۴ این معادله را تغییر داد و در گزارش های ارسالی از ایالات و ولایات به نسبت تشدید سخت گیری برای اجرای دو قانون مذکور، سخنی از اعتراضات پراکنده روحانیون در اقصی نقاط کشور به این قانون به میان آمد. گفتنی است که در این اسناد بعضاً در ضمن گزارش های مربوط به کشف حجاب، اشاره ای نیز به مسئله اتحاد شکل لباس شده بود که بررسی آنها می تواند، زوایای اتحاد شکل لباس در دوره دوم را آشکار سازد.^۵ به عنوان نمونه قیام بزرگ مسجد گوهرشاد مشهد به تاریخ ۲۳ تیرماه ۱۳۱۴ در واقع در اعتراض به اتحاد شکل لباس و کلاه انجام شد،^۶ حال آنکه بعضاً به خطا از آن به قیام علیه کشف حجاب تعبیر می کنند که بازکاوی آن مجال دیگری می طلبد.^۷

1. Akhavi, *Religion And Politics In Contemporary Iran: Clergy - State Relations In The Pahlavi Period*, P 44.

2. Ibid.

3. Ibid, P 42 - 43.

۴. منظورالاجداد، سیاست و لباس: گزیده اسناد متحدالشکل شدن البسه ۱۳۱۸ - ۱۳۰۷، ص ۹ - ۸.

۵. جعفری و همکاران، واقعه کشف حجاب: اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، ص ۴۷ - ۴۴.

۶. واحد، قیام گوهرشاد، ص ۵۵ - ۵۱؛ قاسم پور، قیام مسجد گوهرشاد، ص ۵۶.

7. Wilbor. *Reza Shah Pahlavi: The Resurrection And Reconstruction Of Iran*, P 166.

دریکی از این گزارش‌ها به تاریخ آذرماه ۱۳۱۴ ضمن اعتراف به اینکه: «در اثر عطف مأمورین، قانون البسه متحدالشکل یا وجود اینکه هفت سال از تاریخ تصویب آن می‌گذرد، هنوز کاملاً در ایالات و ولایات مخصوصاً در قراء و قصبات اجرا نشده» که، تغییر کلاه بدان اضافه گردیده: «حالی که در تمام کشور اقسام کلاه‌های لبه‌دار بر می‌گذارند: پوشیدن لباس‌های بلند و عبا و شال به هیچ‌وجه مناسب نیست و جدا باید جلوگیری شود» در پایان نیز به تشویق مردم برای خرید کت‌وشلوار در آستانه سال ۱۳۱۵ توصیه شده است.^۱ گفتنی است که چون با کشف حجاب، کلاه پهلوی نیز تبدیل به کلاه شاپو (تمام لبه) شده، همان‌گونه در گزارش فوق تصریح شده، لازمه بر سر گذاشتن کلاه‌های جدید پوشیدن کت‌وشلوار بود که در این صورت حتی روحانیونی که فاقد جواز عمامه بودند و خود را راضی به پوشیدن لباس‌های بلند (پالتو) کرده بودند، نیز دیگر نمی‌توانستند چنین لباس‌هایی بپوشند و می‌بایست کت‌وشلوار بر تن می‌کردند.^۲

د) جواز عمامه (آزمون‌گیری از طلاب)

جواز عمامه گواهی‌ای بود که در عصر رضاشاه (۱۳۲۰ - ۱۳۰۴ش) طبق قانون اتحاد شکل لباس، به مجتهدان، مدرسین دینی و محدثین داده می‌شد و آنان با ارائه این مجوز به شهربانی محل، اجازه ملبس شدن به لباس روحانیت را به دست می‌آوردند.^۳ این قانون در اواخر سال ۱۳۰۷ تصویب و در سال‌های ۱۳۲۲ - ۱۳۰۸ به اجرا گذاشته شد. بر اساس قانون متحدالشکل لباس که به تاریخ دهم دی‌ماه ۱۳۰۷ از تصویب مجلس شورای ملی گذشت، تمامی اتباع ذکور ایران، مکلف شدند، «ملبس به لباس متحدالشکل بشوند».^۴ در ادامه درباره مجتهدین مجاز از مراجع تقلید اضافه شده است، به اشخاص گفته می‌شود که اجازه‌نامه اجتهاد از مراجع تقلید یعنی: «اشخاصی که مرجعیت و قبول عامه آنها حیا و میتا مسلم باشد از قبیل مرحومین آیات الله: شیرازی، خراسانی، مازندرانی و یزدی و حضرات آیات الله: نائینی، اصفهانی و شیخ عبدالکریم حائری» داشته باشند.^۵ همچنین درباره محدثین آمده است: «کسانی که قوه تشخیص حدیث صحیح از تصمیم را داشته و

۱. جعفری و همکاران، *واقعه کشف حجاب: اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان*، سند شماره ۶۵ - ۱۶۲ - ۱۶۰.

۲. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، *حکایت کشف حجاب*، ص ۱۱۸.

۳. *تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد*، ص ۶۱۸ - ۶۱۶.

۴. کریمی، *رژیم شاه و آزمون‌گیری از طلاب*، ص ۱۹.

۵. جعفری و همکاران، *واقعه کشف حجاب: اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان*، سند شماره ۱۰ و ۱۱ و ۱۲، ص ۲۸ - ۲۵.

دارا بودن این قوه تشخیص به وسیله دو نفر از مجتهدین مجاز تصدیق شده باشد.^۱ در پایان نیز وزارت معارف عهده‌دار تنظیم نظامنامه اجرایی آن معرفی شده است. البته در یک تغییر جزئی بعداً محدثین و طلاب مشغول به فقه و اصول را نیز مکلف به برآمدن از عهده امتحان وزارت معارف برای دریافت مجوز لباس روحانیت نمودند.^۲

بنابراین رضاشاه از طریق این قانون درصدد بود، کلیه طلاب علوم دینی در آزمون دولتی شرکت جویند تا از طریق آن گزینش شوند. وی با این طرح، قادر بود:

اولاً کلیه طلاب را شناسایی کند؛

ثانیاً برخی از آنان را به بهانه عدم موفقیت در آزمون، از طلبگی بازدارد؛

ثالثاً روحانیت را در اختیار خود گیرد.

بر این اساس، برای اجرایی کردن این قانون، مقررات در نظامنامه امتحان طلاب در اسفندماه ۱۳۰۷ در هیئت دولت به تصویب رسید. بر اساس این مصوبه، همه‌ساله در فروردین‌ماه در تهران و مراکز ایالات و ولایات، مجلس امتحان طلاب علوم فقه و اصول منعقد خواهد شد. افراد قبول شده می‌توانند از وزارت معارف تصدیق‌نامه مدرسی در یکی از علوم را دریافت نمایند و بایستی همه‌ساله آن را تجدید کنند. در سال‌های بعد که دانشکده معقول و منقول به همین منظور تأسیس شد، در تغییراتی که در این نظامنامه به تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۱۵ به عمل آمد، مقررات جدیدی تحت عنوان: «نظامنامه امتحان طلاب و تشخیص مدرسین معقول و منقول» تدوین گردید که بر اساس آن امتحان از فروردین به خردادماه تغییر یافت و تمام مراحل اجرایی آن به دانشکده مذکور واگذار گردید. در همین راستا همچنین مرکزی برای آموزش و اعطای تحت عنوان «مؤسسه وعظ و خطابه» تأسیس شد.^۳ این مؤسسه وابسته به دانشکده فوق‌الذکر بوده و وظیفه داشت که اهل منبر را بعد از امتحان ورودی به مدت دو سال، آموزش وعظ و خطابه دهد. در گزارش برخی از جزوات منتشره از سوی این مؤسسه تحت عناوین: معرفه النفس، فارسی، شیمی، تاریخ اسلام و اخلاق آمده است.^۴ وزارت معارف نیز موظف شد که فارغ‌التحصیلان این مؤسسه را برای ایراد سخنرانی در کنفرانس‌های عمومی که در مکان‌های خاصی در شهرهای

۱. آرشیو سازمان اسناد ملی، اسناد وزارت کشور، شماره پاکت، ۲۹۰۰۰۸۵۴۱.

۲. مجله پانزده خرداد، شماره ۱، ص ۱۶ - ۱۳.

۳. کریمی، رژیم شاه و آزمون‌گیری از طلاب، ص ۹، ۲۷ - ۲۵.

۴. جعفری و همکاران، واقعه کشف حجاب: اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضاخان، ص ۳۷ - ۳۰.

کشور تعیین می‌شد به کار گیرد. موضوع خطابه‌ها می‌بایست در زمینه مسائل تاریخی، اخلاقی، صحتی، ادبی، اجتماعی، اصول تجددخواهی، میهن‌پرستی، شاه‌پرستی و آشنا ساختن عموم به ترقیات روزافزون کشور در عصر جدید باشد.^۱ گفتنی است که چون شرایط سنی این وعظ ۲۵ تا ۴۵ سال بود، مدتی بعد این ماده مورد اعتراض اهل منبر بالای ۴۵ سال قرار گرفت. چنانکه در عریضه‌ای از سوی جمعی از وعظ بوشهری با اشاره به اینکه آنان راهی برای تأمین هزینه زندگی «الا وسیله منبر رفتن» ندارند، خواستار تجدیدنظر در این قانون شدند. گزارش‌های چندی نیز از خودداری وعظ جهت ثبت‌نام و تحصیل در مؤسسه مذکور حکایت می‌کند که مجموع این مقاومت‌ها باعث شد در فاصله کمتر از دو سال عمر «مؤسسه وعظ و خطابه» خاتمه یابد.^۲

بعد از تصویب و اجرای قانون متحدالشکل لباس و صدور مجوز برای علماء، آنان با محدودیت‌های زیادی روبرو شدند، در چنین شرایطی یکی از راهکارهایی که مراجع و مجتهدین برجسته سعی کردند با توسل به آن از کاهش شدید تعداد روحانیون جلوگیری به‌عمل آورند، صدور مجوزهای اجتهاد و محدثی برای علمایی که شناخت نسبی از آنها داشتند، بود. چنانکه مراجع و علماء، رضاشاه و سیاست‌گذاران آن نظام را صاحب صلاحیت لازم برای صدور مجوز عمامه نمی‌دانستند، از این رو برای مقابله با برنامه مذکور، به خود حق می‌دادند که به صدور اجازه اجتهاد و محدثی برای افراد دارای صلاحیت اقدام نمایند. البته پس از مدتی کوتاه، این اقدامات، سوءظن کارگزاران ادارات مربوط را برانگیخت و آنان نیز به بهانه‌های مختلف چنین مجوزهایی را باطل اعلام می‌کردند.^۳ صدرااشراف از عناصر متنفذ حکومتی آن عصر که میانه‌ای نیز با علماء داشت در خاطراتش نقل می‌کند: «سپیل تصدیق اجتهاد و محدثی از نجف به‌سوی ایران جاری شد و هر آخوندی تصدیق اجتهاد و یا محدثی در دست داشت». سپس اضافه می‌کند متقابلاً: «از آن طرف شهربانی اعتنایی به این تصدیقات نکرده و بسیاری را توقیف و بعضی‌ها را به تراشیدن ریش تکلیف و اذیت می‌کرد».^۴ البته چنین برخوردهایی بنا بر اقتضای شرایط، دارای فراز و نشیب‌هایی بود و بعضاً این‌گونه سخت‌گیری‌ها اعمال می‌شد.

توضیح این نکته ضروری است که افرادی که بدین صورت مجوز می‌گرفتند، برای تأیید آن و

۱. مجله پانزده خرداد، شماره ۲۳، ص ۲۵۵ - ۲۵۲.

۲. همان، ص ۲۵۴.

۳. کریمی، رژیم شاه و آزمون‌گیری از طلاب، ص ۳۴ - ۳۳.

۴. صدر، خاطرات صدرااشراف، ص ۳۰۶ - ۳۰۵.

در نهایت برای صدور مجوز عمامه، می‌بایست مجوز اجتهاد خود را به شهربانی محل ارائه می‌دادند و چه بسا شهربانی در این مرحله از تأیید و یا صدور مجوز مذکور خودداری می‌ورزید. از این رو همیشه دستیابی به مجوز اجتهاد نمی‌توانست مصونیت برای عبا و عمامه ایجاد کند؛ زیرا اصلاً برنامه تحدید و تقلیل روحانیون در دستور کار هیئت حاکمه قرار گرفته بود و کارگزاران اجرائی غالباً با هر بهانه کوچکی، مجوزها را باطل اعلام می‌کردند.^۱ طرفه آنکه چون همه‌ساله می‌بایست مجوزهای عمامه مورد تجدیدنظر قرار می‌گرفت. چنانچه فردی نیز موفق می‌شد با داشتن مجوز اجتهاد، جواز عمامه به دست آورد، معلوم نبود که آیا سال دیگر نیز مجوز او تجدید و تمدید خواهد شد یا خیر! در یکی از بخشنامه‌های والی ایالت خراسان به حکومت نیشابور به تاریخ ۱۳۱۴/۷/۲۵ با اشاره به اینکه: «عده کثیری [از علما] به تثبیت و عناوین مختلفه، سابقاً جواز عمامه تحصیل کرده و معمم هستند در صورتی که به هیچ‌وجه ذی‌حق نبوده و مشمول مقررات قانون نیستند»^۲ خاطر نشان گردیده طبق دستورالعمل وزارت داخله «در جوازهای عمامه تجدیدنظر کرده و جوازهای ارفاقی و آنهایی که در نتیجه دسیسه و تقلب صادر گردیده، باطل و دارندگان آن به استعمال لباس متحدالشکل دعوت شوند»^۳.

ه) خدمت اجباری نظام وظیفه

رضاشاه، پس از اینکه توانست بر ایران مسلط شود و حکومت پهلوی را تأسیس کند، اولین اقدام در راستای نوسازی را از ارتش و نیروی نظامی آغاز کرد. نیروی نظامی در ایران تا قبل از روی کار آمدن رضاشاه بیشتر به صورت قبیله‌ای و عشیره‌ای بود. به همین دلیل، رضاشاه تصمیم به ایجاد تغییر و اصلاح در نیروی نظامی و تشکیل یک ارتش منظم و منسجم گرفت. وی زمانی که در سمت وزیر جنگ بود، ژاندارمری را با ارتش قزاق - که وفادارترین نیروها به وی بودند - ادغام کرد و در خرداد ۱۳۰۴ اولین اقدام خود را برای تأسیس ارتش نوین در ایران انجام داد و توانست قانون خدمت اجباری نظام وظیفه را به تصویب مجلس برساند.^۴

بر اساس این قانون، تمامی جوانان کشور موظف بودند به مدت دو سال به خدمت ارتش درآیند. نکته قابل تأمل این بود که این قانون شامل علمای دینی نیز می‌شد. علمای دینی نیز

۱. سیاست و لباس، سند شماره ۲۲۱، ص ۱۶۷.

۲. خشونت و فرهنگ: اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۲۲ - ۱۳۱۳)، ص ۲۴.

۳. همان.

۴. کرونین، رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، ص ۷۳.

مجبور بودند لباس روحانیت را رها نمایند و ترک حوزه علمیه کنند و به خدمت سربازی مشغول شوند. یکی از اهداف اصلی رضاشاه در این خصوص، حمله به جایگاه مذهبی روحانیون و کاهش اعتبار ایشان در نزد مردم بود که این کار اعتراضات زیادی را نه تنها از درون جامعه روحانیت، بلکه از جانب مردم نیز به همراه داشت.^۱ تعدادی از علما از جمله مرحوم مدرس به این قانون اعتراض کرده، علیه آن فتوی دادند.^۲ در ادامه این اعتراض در سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ تعدادی از علما از تهران به قم رفته و بست نشستند و اصناف در شهرهای مهمی چون تهران، قزوین و اصفهان اعتصاب‌هایی سازمان دادند. در نتیجه این اعتراضات، دولت عقب‌نشینی کرد و قول تجدیدنظر و محدود کردن قانون خدمت سربازی را داد؛ ولی بعداً وقتی احساس امنیت و قدرت بیشتری کرد به قول خود جامع عمل نپوشاند.^۳

و) اصلاحات آموزشی

تا قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه، نظام آموزشی ایران در تسلط کامل علما بود. قبل از انقلاب مشروطه، مدارس مدرن تقریباً وجود نداشت و همه زمین‌های مسائل آموزشی از انتخاب موضوعات تا مدرس، در اختیار روحانیون شیعه بود. نظام آموزشی به سبک جدید و به‌عنوان یک‌نهاد رسمی وجود نداشت؛ مدارس ابتدایی همان مکتب بود که شامل یک کلاس و یک فرد روحانی به‌عنوان معلم و فاقد و هرگونه نظام سلسله‌مراتب آموزشی و هرگونه کنترل حکومتی بود.^۴ معمولاً در شهرها یا روستاهای بزرگ، روحانیون در محله‌هایی که لازم بود و امکان حمایت هم وجود داشت، مکتب‌خانه‌ای باز می‌کردند. دانش آموزان شامل کودکان هفت تا دوازده‌ساله می‌شدند. تحصیلات عالی نیز در حوزه‌های علمیه ممکن بود که کاملاً در کنترل و تسلط علما قرار داشت.^۵

اولین سعی جدی در ایجاد مدارس سبک جدید در ایران از سوی امیرکبیر و با احداث دارالفنون آغاز شد.^۶ بعدها وزیر دیگر ناصرالدین‌شاه، میرزا حسین‌خان سپه‌سالار، نیز تعدادی

۱. همان، ص ۶۴.

۲. آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ص ۱۳۱.

۳. همان، ص ۱۵۲.

4. Banani, *The Modernization Of Iran*, 1921 - 1941, P 73.

5. Ibid, P 86.

۶. بخشایشی، *یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی*، ج ۴، ص ۴۷ - ۴۲.

مدرسه به سبک جدید تأسیس کرد،^۱ اما مجموعه این اقدامات هیچ‌گونه تغییر جدی تا روی کار آمدن رضاشاه در سیستم آموزشی کشور ایجاد نکرد.

رضاشاه با آگاهی به تسلط علمای شیعه بر ساختار آموزشی ایران و در جهت محقق ساختن حکومت قدرتمند ملی و سکولار و عاری از نفوذ مذهب و علمای دینی، اصلاح نظام آموزشی را جزء اهداف اصلی خود قرارداد و در سال ۱۳۰۰ شورای عالی آموزش را با الگوبرداری از اروپا تأسیس کرد.^۲ وظیفه اصلی آن شورا توجه به برنامه تحصیلی در مدارس اروپا و آماده کردن برنامه تحصیلی برای مراکز آموزش معلمان و نیز اصلاحات و نظارت بر آموزش در مکتب‌خانه‌ها بود.^۳

هدف رضاشاه از ابتدا ایجاد یک نظام متحد آموزش و پرورش ملی بود که در کنترل دولت مرکزی قرار داشته باشد و نیز تنظیم مفاد کیفی درسی، مشخص کردن شرایط و ضوابطی برای معلمان که در عمل آنها را از نظام آموزشی حذف می‌کرد.^۴ به‌منظور کاهش بیشتر قدرت روحانیون شیعه، حکومت رضاشاه قوانینی وضع کرد تا مدارس علمیه را تحت کنترل و نظارت دولت درآورد؛ مداری که کاملاً مستقل از دولت بودند.

در این راستا در سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ شرایط و امتحاناتی برای تعیین اینکه چه کسانی از نظر دولت طلبه یا مدرسین حوزه هستند، ارائه کرد. به‌عنوان مثال کسانی طلبه به‌حساب می‌آمدند که وزارت آموزش و پرورش آنها را به رسمیت می‌شناخت و به آنها دیپلم می‌داد یا کسانی مدرس حوزه شناخته می‌شدند که مرجع تقلید یا وزارت آموزش و پرورش دیپلم تدریس به آنها داده بود.^۵ حکومت رضاشاه با تصویب این قوانین کنترل خود را بر جریان تحصیلات علوم دینی در حوزه‌های علمیه بیشتر کرد و به تدریج باعث کاهش تعداد مدارس علمیه و در پی آن، مدرسین آنها و طلاب شد.^۶

اصلاحات رضاشاه نظام آموزشی جدید و یکدستی منطبق بر مدل غربی ایجاد کرد که در کنترل مستقیم وزارت آموزش و پرورش بود. در نتیجه، در سال‌های آخر سلطنت رضاشاه شاهد افزایش شدید تعداد مدارس جدید در مقابل کاهش تعداد مدارس مذهبی و مکتب‌خانه‌ها بودیم.

۱. الگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت - دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار، ص ۳۱۱.

۲. Banani, *The Modernization Of Iran*, 1921 - 1941, P 92.

۳. Ibid, P 92 - 103.

۴. Akhavi, *Religion And Politics In Contemporary Iran: Clergy - State Relations In The Pahlavi Period*, p 43 - 44.

۵. Ibid, P 45.

۶. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۴۵ - ۱۴۴.

برای مثال «در سال ۱۳۰۴ تعداد حدود ۵۵۹۶۰ دانش‌آموز در ۶۴۸ مدارس ابتدایی جدید ثبت‌نام کردند که به‌وسیله مسئولین دولتی، بردهای خصوصی، جوامع مذهبی و یا مسیونرهای خارجی اداره می‌شد، اما در سال ۱۳۲۰ بیشتر از ۲۸۷۲۴۵ دانش‌آموز در ۲۳۳۶ مدرسه مدرن ابتدایی وجود داشت که تقریباً همه به‌وسیله وزارت آموزش و پرورش اداره می‌شد.^۱ از طرف دیگر در همین مدت درحالی که تعداد مکتب‌خانه‌های سنتی افزایش خیلی جزئی داشت، تعداد طلبه‌ها در حوزه‌های علمیه به‌شدت کاهش یافت و از تعداد ۵۹۸۴ به ۷۸۵ نفر رسید.^۲

بنابراین، در نتیجه اصلاحات آموزشی رضاشاه، سیستم آموزشی که زمانی تحت کنترل کامل روحانیون شیعه و مبتنی بر عقاید مذهبی بود، به‌صورت یک نظام متحد آموزشی در کنترل دولت مرکزی درآمد و بار دیگر علما از یکی از منابع اصلی قدرت و نفوذشان در زندگی سیاسی جامعه ایران محروم شدند.

ز) جایگزینی قضات جدید به‌جای روحانیون

با از بین بردن سلطه قوانین شرعی، در مورد وجود روحانیون در امور قضایی نیز سخت‌گیری صورت گرفت. این موضوع هماهنگ با سیاست تحدید روحانیون در سایر شئون اجتماعی بود. به گفته صدرالاشرف، داور در وهله نخست توانست حقوقدانان دارای تحصیلات اروپایی را به‌جای روحانیون بگمارد و به‌اصطلاح، عدلیه را از صورت آخوندی بیرون آورد و متجددین را - البته نه برحسب لیاقت و مدارک علمی، بلکه صرفاً به جهت ظاهرسازی - به‌جای آنان قرار دهد.^۳ البته این بدان معنا نبود که به‌یک‌باره تمامی روحانیون را از عدلیه بیرون نماید، بلکه برخی با تغییر لباس و معدودی بدون تغییر لباس همچنان در عدلیه ماندند.^۴

در تشکیلات جدید، قضات عدلیه سابق، تعدادی از کارمندان وزارتخانه‌های خارجه، معارف و دارایی که تحصیلات حقوقی داشتند، تعدادی از نمایندگان مجلس، جمعی از روحانیون و مدرسین حوزه‌های علمیه، عده‌ای از افراد تحصیل کرده در اروپا و مستوفیان سابق وزارت مالیه و فارغ‌التحصیلان مدرسه عالی حقوق، انتخاب و به خدمت دعوت شدند.^۵ داور در این باره آورده است:

۱. همان.

۲. الگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت - دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار، ص ۲۲ - ۲۱.

۳. صدر، خاطرات صدرالاشرف، ص ۲۸۸؛ پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۶۸.

۴. عاقلی، داور و عدلیه، ص ۱۶۴.

۵. همان، ص ۱۶۸ - ۱۶۶.

«ما عدلیه را ساختیم با جوانان تحصیل کرده، ولی در عمل لنگ ماندیم و هر قدر از این وزارتخانه و آن وزارتخانه اشخاص را انتقال دادم، باز هم درست نمی‌آمد. بالاخره ناچار شدیم، باز رفتیم به سراغ همان کهنه‌ها ... ولی با یک تفاوت که ... حالا که به سراغشان رفته و به کار دعوت می‌کردیم، می‌گفتند همان حقوقی که به سایرین می‌دهید، برای ما هم منظور بدارید، والا نمی‌پذیریم. البته ناگزیر از قبول بودم برای اینکه چیزی نمانده بود که چرخ‌های دادگستری دنیایسند از کار بازماند»^۱.

بنابراین سیاست محدود ساختن روحانیون در امور قضایی با بازگشت قضات اروپا دیده دنبال شد و در سال ۱۳۱۵ روحانیون در امور قضایی از احراز مقام قضا محروم شدند. همچنین حمله به کارکردهای حقوقی آنها که از سال ۱۳۰۷ آغاز شده بود، با محدود کردن حیطه قدرت محاکم شرع و مسائلی از قبیل ازدواج و طلاق و تعیین قیم و پایان بخشیدن به نقش آنان در امور سجلی تسریع یافت.^۲

نتیجه

دولت پهلوی اول که وارث ضرورت تاریخی انجام نوسازی و اصلاحات در ایران بود، درصدد برآمد با گام‌هایی بلند در جهت پیشرفت کشور حرکت کند. برای انجام اصلاحات و نوسازی، مهم‌ترین الگویی که وجود داشت، الگوی غربی بود و به همین علت تقلید و اقتباس از تمدن غرب مورد توجه قرار گرفت. دست‌اندرکاران دولت پهلوی، توسعه و نوسازی کشور را صرفاً بر مبنای برداشتی سطحی از مدرنیسم اروپایی و مظاهر دنیای غرب و بدون توجه به مبانی آن، امری ظاهری و تکنولوژیکی تفسیر کردند و خریداری، نصب و به‌کارگیری تکنولوژی جدید غرب را حلال تمامی مشکلات اجتماعی - اقتصادی کشور دانستند. در چنین تفسیری ارزش‌های سنتی کشور، مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی آن قلمداد شد و برای تحقق پروژه‌های عظیم نوسازی دولتی، به نفی همه سنت‌ها، بدون توجه به نیازهای فرهنگی جامعه پرداختند. در این ازجمله اقداماتی که برای نفی سنت‌ها در جامعه به کار گرفته شد، مقابله با علمای دینی بود. بنابراین رضاشاه از زمانی که پایه‌های حکومت خود را مستحکم کرد، درصدد کاهش قدرت اجتماعی و سیاسی علمای دینی برآمد. وی جدایی از اعمال و رفتارهای خشونت‌آمیز با علمای دینی،

۱. قدسی، *خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله*، ج ۲، ص ص ۲۰۱ - ۲۰۰.

۲. بصیرت منش، *علماء و رژیم رضاشاه*، ص ۵۸.

کوشش‌های زیادی برای محصور کردن آنان انجام داد. رضاشاه با حمله به مذهب دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد: یکی نابودی تشیع ایرانی و مراسم و مناسک‌ش که آن را پدیده‌ای شرم‌آور و حاکی از عقب‌ماندگی ایران می‌دانست و دیگری نابودی هرگونه نهاد اجتماعی و مجرای همبستگی و ارتباط عمومی مستقل. بنابراین در این دوره، شاهد کاهش نفوذ روحانیت و مذهب تشیع و محدود شدن فعالیت آنان در امور سیاسی، حقوقی، اجتماعی و اقتصادی هستیم. یکی از راه‌های مبارزه با روحانیون و مذهب تشیع در این دوره، از طریق دخالت در قلمرو آموزش و پرورش و اصلاح قوه قضاییه امکان‌پذیر شد.

مدرسه‌های زیر کنترل روحانیت، که شکل عمده تحصیل در عصر قاجار بود، اهمیت خود را در حد زیادی از دست دادند و مدرسه‌های دولتی که جلوی تفکر آزاد را می‌گرفت و نوعی همگونی فکری را تحمیل می‌کرد، جایگزین مدارس دوره قاجار گردید و بدین ترتیب، مدارس و به‌طور کلی آموزش از دست روحانیان خارج شد. با این اقدامات، علمای دینی دست‌کم از لحاظ مادی در وضعیت نامساعدی قرار گرفتند و بخش عمده مواضع خویش را در زمینه‌های قضایی و آموزشی را از دست دادند و سرچشمه قدرت و درآمد علما از بین رفت. در کنار آن طلبه‌های جوان به خدمت سربازی فراخوانده شدند، مدرسان و طلبه‌ها را به زندان می‌انداختند و مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند و کنترل شدیدی را بر اداره موقوفه‌ها اعمال می‌کردند که این موارد تا حد زیادی از قدرت سیاسی علمای دینی کاست.

منابع و مآخذ

۱. آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه‌چی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۲. آرشیو سازمان اسناد ملی، اسناد وزارت کشور، شماره پاکت، ۲۹۰۰۰۸۵۴۱.
۳. آوری، پتر، *تاریخ معاصر ایران*، ج ۲، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات عطایی، بی‌تا.
۴. افشار، محمود، «مطلوب ما؛ وحدت ملی ایران»، *مجله آینده*، تهران، شماره ۱، بی‌تا.
۵. بصیرت منش، حمید، *علما و رژیم رضاشاه*، تهران، موسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۸.
۶. تخشید، محمدرضا، «اصلاحات و سیاست‌های نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیت»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، تهران، شماره ۴۰، ۱۳۷۷.

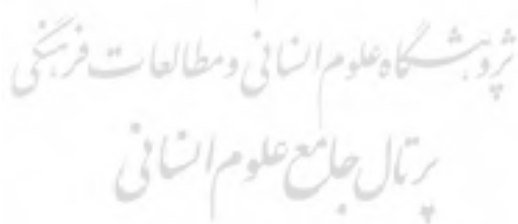
۷. تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.
۸. جعفری، مرتضی، صغری اسماعیل زاده و معصومه فرشچی، *واقعۀ کشف حجاب: اسناد منتشر نشده از واقعۀ کشف حجاب در عصر رضاخان*، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱.
۹. حائری، عبدالهادی، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران، انتشارات، پایروس، ۱۳۶۶.
۱۰. *خشونت و فرهنگ: اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۲۲ - ۱۳۱۳)*، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱.
۱۱. سولیوان، ویلیام، *خاطرات دو سفیر*، ترجمه محمود طلوعی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۵.
۱۲. صدر، محسن، *خاطرات صدرالاشراف*، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۴.
۱۳. عاقلی، باقر، *داور و عدلیه*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۹.
۱۴. عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم، *یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی*، تهران، دفتر نشر و نوید اسلام، ۱۳۶۱.
۱۵. قاسم پور، داوود، *قیام مسجد گوهرشاد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.
۱۶. قدسی، حسن اعظم، *خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله*، تهران، انتشارات ابوریحان، ۱۳۴۹.
۱۷. کرونین، استفانی، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات نیل، ۱۳۸۳.
۱۸. کریمی، علیرضا، *رژیم شاه و آزمون‌گیری از طلاب*، تهران، انتشارات مرکز انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۹. الگار، حامد، *نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت - دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار*، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۹.
۲۰. *مجله پانزده خرداد*، شماره ۱، فروردین ۱۳۷۰ و شماره ۲۳، پاییز ۱۳۷۵ و سما.
۲۱. منظورالاجداد، محمدحسین، *سیاست و لباس: گزیده اسناد متحدالشکل شدن البسه ۱۳۰۷ - ۱۳۱۸*، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰.
۲۲. *مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، حکایت کشف حجاب*، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۰.

۲۳. هالیدی، فرد، *دیکتاتوری و توسعه سرمایه در ایران*، ترجمه فضل‌الله نیک آئین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.

۲۴. واحد، سینا، *قیام گوهرشاد*، تهران، انتشارات سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶.

منابع لاتین

25. Akhavi, Shahrugh, 1980, *Religion And Politics In Contemporary Iran: Clergy - State Relations In The Pahlavi Period*, Albany, State University Of New York Press.
26. Algar, Hamid, 1969, *Religion and State in Iran, 1785 - 1906*, Berkeley University of California Press.
27. Arjomnd, S. A. Religing, 1979, *Political Action And Legitimate Domination In Shiite Iran*, 14 Th To 18 Th Centure, European Journal Of Sociology, Summer
28. Banani, Amin, 1961, *The Modernization of Iran 1921 - 1941*, Stanford, California Sranford University Press.
29. Cogley Young, T. 1948, *The Problem of Westernization in Modern*, the Middle East Journal.
30. Keddi, Nikki, 1981, *Rootes Of Revolution*, Yale University Press.
31. Michael Fischer. 1980, *Iran, From Religious Dispute To Revolution*, Cambridge: Harvard University Press.
32. Wilbor, Donald, Reza Shah Pahlavi, 1975, *The Resurrection And Reconstruction Of Iran*, New York, Exposition, Press.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی